



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی که جریان توحید و همچنین وحی و نبوت و معاد تبیین شد برخورد مشرکان و وثنیها و صنمیها را هم ذکر فرمود، فرمود وقتی آیات الهی بر آنها تلاوت می شد اینهایی که منکر معاد بودند پیشنهادشان این بود که ﴿اِنَّت بقرآن غیر هذا اَوْ بدله﴾^۱ آنگاه در پاسخ به اینها که طبق دستور خدای سبحان فرمود ﴿ما يكون لى أن أبدله من تلقاء نفسى إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا ما يوحي إلیَّ إِنْنى أخاف إِنْ عصيت ربى عذاب يوم عظيم﴾^۲ که این از این ﴿إِنْ أَتَّبِعْ﴾ جناب فخر رازی و دیگران خواستند استفاده کنند که وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مصون از اجتهاد و عمل به مظنه و رأى عادى بود این يك سخن است حق که امامیه بر آنند ولو غیر امامیه شاید نپذیرند ولی امامیه بر آنند که اهل بیت علیهم السلام چه وجود مبارك پیغمبر چه ائمه علیهم السلام اینها برابر وحی الهی حکم می کنند نه برابر اجتهاد ظنی، از سنخ مجتهدان نیستند که با ظنون و علم حصولی و امثال ذلك فتوا بدهند حکم برای اینها روشن است و بر اساس آن الهامات الهی فتوا می دهند این سخن حق است که ﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا ما يوحي إلیَّ﴾ یعنی من اجتهاد نمی کنم که از روی مظنه سخن بگویم آنگاه بعد از اقامه برهان درباره توحید و درباره وحی و نبوت فرمود کار رسمی مشرکان این بود که ﴿و يعبدون من دون الله مالا يضرهم و لا ينفعهم و يقولون هولاء

۱ - یونس، ۱۵.

۲ - یونس، ۱۵.

شفعاؤنا عند الله قل أتنبئون الله بما لا يعلم في السموات و لا في الأرض سبحانه و تعالى عما يشركون ﴿٣﴾ فرمود بالاخره شما چرا غير خدا را می پرستید این بتها را چرا می پرستید پرستش بالاخره باید برای یکی از اغراض سه گانه باشد که اینها منفصله مانعة الخلو است اجتماع را شاید همین اهداف سه گانه معروف یا برای رهایی از خطر یا برای رسیدن به يك خير و برکت یا برای معارف معنوی و قرب الهی آن حدیث سه ضلعی که از وجود مبارك أميرالمؤمنين سلام الله عليه رسیده است از امام حسين عليه السلام رسیده است از وجود مبارك امام صادق عليهم الصلاة و عليهم السلام رسیده است که مردم خدا را برای خوف از نار یا شوق إلى الجنة و مانند آن عبادت می کنند و عده ای هم خدا را شکراً و حباً عبادت می کنند این ناظر به آن است که بالاخره منشأ عبادت و اهداف عبادی یکی از این سه امور است اگر کسی به بهشت و جهنم معتقد است یا «خوفاً من النار» است یا «شوقاً إلى الجنة» است و تقرب إلى الله را هم که در نظر گرفته است اگر معاد برای او مطرح نیست مثل آنچه که برای مشرکین مطرح نبود این به لحاظ مصالح دنیایی باید که به دنبال نفع و ضررشان باشند برهان قرآن کریم این است که از این بتها هیچ کاری ساخته نیست شما اگر برای دفع ضرر آنها را عبادت می کنید آنها ضرری به کسی نمی رسانند که اگر عبادت نکنید به شما ضرر برسانند و اگر عبادت نکنید به شما ضرر نرسانند کاری از آنها ساخته نیست و اگر برای دفع ضرر نیست و برای جلب منفعت است کاری از آنها ساخته نیست که اگر عبادت کردید به شما نفع برسانند و اگر عبادت نکردید به شما نفع نرسانند اینها لایضرر و لاینفع هستند آن نفع و ضرر ناظر به آن است که شما اگر روی رهبت و خوف می خواهید عبادت بکنید اینها صلاحیت آن را ندارند و اگر بخواهید بر اساس رغبت و سود عبادت

بکنید اینها هم آن لیاقت را ندارند ﴿و يعبدون من دون الله مالا يضرهم و لا ينفعهم﴾^۴ می ماند مطلب سوم، مطلب سوم آن است که شما اگر بخواهید به خدا نزدیک بشوید آن تقرب معنوی را داشته باشید سخن از «خوفاً من النار و شوقاً إلى الجنة» نیست سخن از تقرب الی الله است از این بتها کار تقریب ساخته نیست چون آن بت پرستها گاهی می گفتند ﴿هولاء شفعاؤنا عند الله﴾ گاهی هم می گفتند که ﴿ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى﴾^۵ که اینها وسیله تقرب باشند زلفی و درجه ما را پیش خدا اضافه کنند و زیاد کنند می فرماید این کار هم از آنها ساخته نیست قرآن کریم برای این وثنیها و صنمیهای ساده برهانی که اقامه می کند مخصوصاً در سوره مبارکه اعراف در حدی که اینها بفهمند که ﴿أَلَمْ أَرْجُلْ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَعْيْنَ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَاذَنْ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^۶ از این بتها چه کاری ساخته است آیا اینها دستی دارند که با دست کاری انجام بدهند پایی دارند که با پا جایی بروند چشمی دارند که ببینند گوشی دارند که بشنوند برای توده مردم اینچنین است برای محققین از اهل بت پرستها برهان خاص خودشان را اقامه می کند آن برهانی که قرآن کریم برای محققان اهل شرك اقامه می کند آن کم است ولی کاملاً متقن است چون اکثری بت پرستها همین توده مردم بودند به زبان اینها سخن می گوید که اینها هم بفهمند و هیچ بهانه و عذری نداشته باشند پس گاهی می فرماید از این بتها کاری ساخته نیست گاهی می فرماید که اینها ضار و نافع نیستند ضرر و نفع فقط به دست ذات اقدس اله است و انسان یا برای ترهیب است یا برای ترغیب است یا برای رهیدن از خطر یا برای رسیدن به يك منفعت بالاخره عبادت می کند یا يك کاری انجام می دهد فرمود هیچ کدام از اینها از این بتها ساخته نیست ﴿و يعبدون من دون الله مالا يضرهم و لا ينفعهم﴾^۷ در سوره مبارکه اعراف يك

۴ - یونس، ۱۸.

۵ - زمر، ۳.

۶ - اعراف، ۱۹۵.

۷ - یونس، ۱۸.

مقداری مسائل بازتر گذشت در آنجا، خدای سبحان جریان حضرت موسی کلیم سلام الله علیه را نقل کرد که اسرائیلیها که به دنبال آن حضرت راه افتاده بودند بعد از عبور از دریا دیدند يك عده‌ای مشغول پرستش بت هستند آیه ۱۳۸ سوره مبارکه اعراف این بود ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ اینها گرفتار تبار و خسارت و هلاکت هستند يك چیز باطلی است چه پیشنهادی است شما می‌دهید در همان سوره مبارکه اعراف براهینی را نقل می‌کند که از این بتها هیچ کاری ساخته نیست چون اینها دست و پا و گوش ندارند و مانند آن در آیات دیگر هم جریان لایضرّ و لاینفع هست بنابراین فرمود به این که اینها که پیشنهاد خلاف به شما می‌دهند خودشان گرفتار پرستش بت هستند که هیچ اثر مثبتی بر آن مترتب نیست ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ﴾^۸ بعد از آن‌ها پرسید که چرا این بتها را عبادت می‌کنید منطق آنها این است که ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۹ منظور آنها از شفاعت، شفاعت مصطلح اخروی نیست چون کسی که به قیامت معتقد نیست به بهشت و جهنم معتقد نیست شفاعت قیامت را هم باور ندارد و لذا سالبه به انتفاء موضوع است منظور آنها از شفاعت همین توسل دنیایی است یعنی خدا را به عنوان ربّ الأرباب و ربّ العالمین قبول دارند منتهی این بتها در درگاه الهی يك تقرّبی دارند و بندگان خدا را که این بتها را می‌پرستند اینها را به خدا نزدیک می‌کند فقط چون خدا نافع و ضارّ است کمالات از خداست کسانی که با شفاعت بتها به خدا نزدیک شدند از خیرات الهی برخوردارند بنابراین این آیه فرمود خود این بتها که ذاتاً نمی‌توانند خطری را دفع کنند یا نفعی را برای شما جلب بکنند لایضرّ و

لاینفع اند می ماند مسئله وساطت، وساطت هم باید به اذن خدا باشد ﴿من ذا الذی یشفع عنده إلاّ بإذنه﴾^{۱۰} تا خدا اذن ندهد که کسی شفاعت نمی کند و خدا هم که به اینها اذن نداد شما هم بر این پندار باطلید که اینها بر شفاعت مستقل هستند چه کسی به اینها اجازه شفاعت داد؟ پس منظور از این شفاعت، شفاعت اخروی نمی تواند باشد برای اینکه اینها به روز قیامت معتقد نیستند و اگر چنانچه منظور از این شفاعت اعم از دنیا و آخرت بود یا خصوص شفاعت آخرت بود این روی فرض است و استهزاء و تهاکم که اینها می گویند قیامت نیست بر فرض هم باشد این بتها از ما شفاعت می کنند و همانطوری که در دنیا اوضاع ما به وسیله این بتها روبه راه می شده است در قیامت هم اگر قیامت هم باشد اینها تأمین کننده نیازهای ما هستند آیه ۷۷ سوره مبارکه مریم این است ﴿أفرأیت الذی کفر بآیاتنا و قال لأئوتینّ مالا و ولدا﴾ این کسی که کافر است به قیامت معتقد نیست می گوید که قیامت نیست اگر باشد همانطوری که این بتها در دنیا مشکل ما را حل کردند و می کنند در آخرت هم مشکل ما را حل می کنند که خدا می فرماید از این بتها کاری ساخته نیست نه در دنیا نه در آخرت بنابراین، منظور از این شفاعت یا خصوص مسائل دنیاست یا اگر راجع به مسائل آخرت باشد روی فرضی است که مشرکان بر آن فرض سخن می گفتند و گرنه اینها معتقد به مسئله قیامت نیستند تا به شفاعت قیامت معتقد باشند در همان سوره مبارکه مریم آیه ۷۸ فرمود ﴿أطّلع الغیب أم اتّخذ عند الرحمن عهداً * کلاً﴾ اینچنین نیست که اینها در قیامت از برکات بتها برخوردار باشند ﴿سنکتب ما یقول و غدّ له من العذاب مدّاً﴾^{۱۱} خوب ﴿و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هولاء شفعاؤنا عند الله﴾ این جریان شفاعت را در سوره مبارکه انعام هم مشابه این گذشت آیه ۹۴ سوره مبارکه انعام این است ﴿ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم أوّل مرّة و ترکتم ما خوّلناکم وراء ظهورکم ومانری معکم

شفعاءكم الذين زعمتم أنهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضلّ عنكم ما كنتم تزعمون ﴿﴾ فرمود به اینکه در قیامت اینها، تنها می آیند و به اینها گفته می شود که کسانی که شما شفیع می پنداشتید نیست اینجا و نیستند با شما و آنها را شريك خدا می پنداشتید آنها سهمی از شرکت نداشتند و اینجا حضور ندارند فرمود این شفاعتی که شما می گوید يك دليل باطلی است برای اینکه شفاعت باید به اذن باشد و خدا به اینها اذن نداده و شما مدعی يك حرفی هستید که خدا نمی داند یعنی مدعی يك امر باطلی هستید یعنی مدعی امر معدوم محض چرا؟ زیرا اگر شفاعت برای اینها حق بود و اینها سمت شفاعت می داشتند بالاخره شفاعت يك شیئی بود اینها هم يك شیئی هستند شفاعت و وسیله بودن هم شیئی است و خداوند به کلّ شیء علیم است به شفاعت اینها هم علم داشته اما خدا به شفاعت اینها علم ندارد این را به صورت يك قیاس استثنایی ذکر می کند که با بطلان تالی، مقدم هم باطل می شود می فرماید اگر اینها شفیع بودند خدا به شفاعت اینها علم داشت لکن خدا علم ندارد پس اینها شفیع نیستند تلازم مقدم و تالی روشن است که اگر يك چیزی در جهان باشد خوب یقیناً خدا عالم است دیگر اگر اینها شفیع باشند یقیناً خدا می داند بطلان تالی از اینجا مشخص می شود که خداوند این را نمی داند چرا نمی داند؟ برای اینکه يك امر باطل صرف و معدوم محض است این يك مقدمه یعنی شفاعت تنها معدوم محض است باطل صرف است مقدمه دوم این است که باطل صرف می شود معدوم، معدوم هم شیء نیست لاشیء است اگر گفته شد خدا ﴿بكل شیء علیم﴾^{۱۲} است بكلّ شیء قدیر است يك چیزی که محال بود ممتنع بود اصلاً شیء نیست وقتی شیء نبود علم به او تعلق نمی گیرد علم، ظهور است، کشف است، شهود است يك چیزی را روشن می کند معدوم محض قابل علم نیست الآن این معدوم محضی که ما می گوئیم این لفظی که ما می گوئیم اینها به حمل اولی معدوم محض هستند وگرنه به حمل شایع صورت ذهنی هستند یعنی این

معدوم که مهمل نیست يك لفظی است معنی دارد ما این معنی را می‌فهمیم معنای این معدوم در ذهن ماست اما این وجود ذهنی دارد اما این کلمه عدم یا کلمه معدوم به لحاظ واقع و به لحاظ خارج زیرش خالی است از هیچی حکایت نمی‌کند بر خلاف مفاهیم دیگر مفاهیم دیگر مثل شجر، حجر، آسمان و زمین هر کدام از این مفاهیم از يك مصداقی حکایت می‌کنند که موجود است اما مفهوم عدم یعنی مفهوم عین و دال و میم این يك مفهومی است که زیرش خالی است ممتنعات اینطور است معبود بودن بت اینطور است شفیع بودن بت اینطور است ضار و نافع بودن بتها اینطور است اینها امور محالی است ممتنع است معدوم است و لاشیء هستند وقتی لاشیء شدند علم به آنها تعلق نمی‌گیرد مثل اینکه درباره قدرت هم اینچنین گفته می‌شود ذات اقدس اله بکل شیء قدیر است ﴿علی کل شیء قدیر﴾^{۱۳} است این درست هر چیزی که مصداق شیء مفهوم شیء در آن تطبیق شد این تحت قدرت خدا است اما ممتنعات شیء نیستند لاشیء هستند این یکی از غرر روایاتی است که مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف توحیدشان نقل کردند که کسی از وجود مبارك امام صادق سلام الله علیه نقل می‌کند که کسی آمده بود حضور مبارك حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه عرض کرد که آیا ذات اقدس اله می‌تواند دنیا را در تخم مرغ جای بدهد بدون اینکه تخم مرغ بزرگتر بشود و دنیا کوچکتر بشود این يك پاسخی دارد که آن سؤال کننده يك فرد عادی بود معصوم سلام الله علیه يك جواب مناسبی داد که او پیسنند فرمود يك چشم را باز کن چشم را باز کرد فرمود چه می‌بینی گفت آسمان می‌بینم زمین می‌بینم فرمود: خداوند بزرگتر از زمین را در کوچکتر از تخم مرغ جا داد برای اینکه اینها را همه را در چشم تو جای داده خوب این جوابی بود برای يك مستمع ساده‌لوحی که او قانع بشود روشن بشود کم کم این را به کلاسهای بالاتر ببرند و هدایتش کنند که خدا چه کاری را می‌تواند بکند و چه

کار شدنی نیست و مانند آن اما آنکه دومی است که وجود مبارك امام صادق سلام الله عليه آنطوری که مرحوم صدوق نقل کرده، نقل می‌کنند که کسی آمده حضور مبارك حضرت أميرالمؤمنين سلام الله عليه عرض کرد آیا خدا می‌تواند دنیا را در تخم مرغ جا بدهد بدون اینکه تخم مرغ بزرگ بشود یا دنیا کوچک بشود وجود مبارك حضرت امیر سلام الله عليه طبق این نقل فرمود ذات اقدس اله قادر است چیزی او را عاجز نمی‌کند اما «والذی سئلتنی لایکون» اینکه تو سؤال کردی يك امر محال است این کان، کان تامه است لایکون یعنی لایمکن وقتی محال شد تحت شیء نیست تحت شیء نبود تخصّصاً از عموم ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۱۴} خارج می‌شود می‌شود لاشیء آیا دو دو تا را می‌شود پنج تا کرد دو دو تا پنج تا شیء نیست یعنی این الفاظ را آدم می‌گوید مفهوم را در ذهن تصور می‌کند می‌فهمد زیرش خالی است این مفهوم دو دو تا پنج تا به حمل اولی دو دو تا پنج تا است ولی به حمل شایع که نیست پس بنابراین معدوم و محال و مانند آن اینها لاشیء هستند شیء نیستند وقتی لاشیء بودند اصلاً علم به آنها تعلق نمی‌گیرد.

سؤال: جواب: نه قدرت عین صفت ذات است عین ذات است نامتناهی هم هست ولی قابل باید که ممکن الوجوب باشد تا فیض دریافت بکند.

سؤال: جواب: ولی خوب ممکن الوجوب بود در علم حق تعالی بود ذات اقدس اله اول عالم بود بعد موجود کرد اما ممتنعات در هیچ بهره‌ای حضور و ظهور ندارند ممتنع، کشف، شهود، حضور، ظهور نخواهد داشت، عدم محض است.

سؤال: جواب: آنجا هم روی فرض است وگرنه در حال وجوب اینچنین نیست در فرض وجوب یعنی در فرض امکان وقتی که فرض کردیم اینچنین یعنی محالی را فرض کردیم که در يك ظرف خاصی محال این می شود ممکن بنابراین محال و ممتنع و امثال ذلك طبق بیان نورانی امیرالمؤمنین سلام الله علیه ذات ندارند شیء نیستند وقتی شیء نیستند قابل تعلق علم نیستند فرمود «والذی سئلتنی لایکون» این کان، کان تامه است یعنی لایوجد.

سؤال: جواب: الآن هم همان روایت را عرض کردیم دو تا روایت است تا سائل که باشد برداشت او چه باشد و با چه قانع بشود الآن شما آن حدیث اول را که نقل می کنید برای توده مردم می بینید که آنها هم راضی می شوند صلوات هم می فرستند خیلی هم خوشحالند اما وقتی پیش محقق نقل می کنید می بینید يك حساب دیگری دارد آنها آیات قرآنی، احادیث اینها یکسان نیستند گاهی مثلاً هشام ابن حکم را می پروراند که هشام می گوید من خرجت من عنده و أنا أعلم الناس بالتوحيد همان حدیث شریف را هم مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه نقل کرده در يك باب دیگری اینجا به صورت يك قیاس استثنایی تنظیم کرده که اگر يك چنین چیزی بود خدا می دانست لکن خدا نمی داند پس این نیست تلازم مقدم و تالی روشن است که اگر يك چنین چیزی در جهان هستی وجود می داشت اگر بقی در کار بود اگر شفاعت آنها حق بود خدا یقیناً می دانست این تلازم مقدم و تالی روشن است برای اینکه شیء است و هر شیئی معلوم خداست بطلان تالی برای آن است که این شیء نیست لکن التالی باطل، خدا نمی داند وقتی خدا ندانست یعنی وجود ندارد از ندانستن خدا معلوم می شود این محال است چون اگر يك چیزی ممکن بود بالاخره معلوم حق تعالی بود چون محال است و شیء نیست و قابل ظهور و کشف نیست تحت علم قرار نمی گیرد مثل همان حدیث معروف قدرت. این سنخ استدلالها هم در قرآن کریم هست یکی در همین آیه سوره

مبارکۀ یونس است که محل بحث است فرمود ﴿قُلْ أَتَبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^{۱۵} بالاخره این شفاعت یا باید در آسمانها باشد یا باید در زمین باشد این موجودی که شما می‌گویید یا سمائی است یا ارضی است يك گوشه عالم در هندسه عالم وجود دارد خدا هم که مهندس این عالم است و نقشه را او طرح کرده و آفرینش به عهده اوست از تمام ذرات آسمان و زمین با خبر است خدا نه در آسمان يك چنین چیزی را می‌داند نه در زمین يك چنین چیزی را می‌داند پس معلوم می‌شود نیست این طرز استدلال در سورۀ مبارکۀ رعد هم هست آیه ۳۳ سورۀ مبارکۀ رعد هم این است ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ﴾ عده‌ای برای خدای سبحان شريك قائل شدند خداوند در بخشی از آیات می‌فرماید که اینها اسماء بی‌مسمی هستند یعنی لفظ هست مفهوم هست ولی زیرش خالی است شما که می‌گویید این سمتی دارد ضارّ است نافع است و یا شفیع است یا مقربّ إلی الله است و مانند آن ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^{۱۶} يك اسم خالی بی‌مسمی. اگر يك چیزی معدوم بود و محال بود فقط مفهوم است بدون مصداق زیر این مفهوم چیزی نیست وقتی زیر این مفهوم چیزی نبود علم به او تعلق نمی‌گیرد مثل اینکه شما پیرسید که آیا خدا می‌داند یا نه از شما پیرسند چه چیز را بعد همان سؤال را تکرار کنید آیا خدا می‌داند یا نه خدا هیچی را می‌داند یا نه خوب هیچی تحت علم قرار نمی‌گیرد علم خدا نامتناهی است و ازلی است و وصف ذات اوست اما هیچ چیز که تحت علم قرار نمی‌گیرد در آن بخشها فرمود ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ تمام اینها مفاهیم بی‌مصداق هستند اسامی بی‌مسمی هستند.

سؤال: جواب: آن در فرض وجود است آن جا هم همین را سؤال کردند آنجا وجود مبارك امام رضا سلام الله عليه در استدلال فرمود خدای سبحان نه تنها ممتنعات را می داند بلکه ممتنعات را علی فرض الوجود هم می داند آن وقت به این آیه استدلال کردند فرمودند ﴿وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَّا نَهَوَّا عَنْهُ﴾^{۱۷} آن روز ممتنع است کسی از جهنم و از آخرت برگردد به دنیا، برای اینکه دنیا بساطش برچیده شد فرمود ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمُوتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^{۱۸} در سوره مبارکه ابراهیم هم فرمود ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمُوتُ﴾^{۱۹} حالا نفخ صور شد و بساط دنیا برچیده شد آن وقت این شخص از آخرت بیاید کجا وقتی بساط يك عالمی برچیده شد تبدیل شد به يك عالم دیگر اگر ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمُوتُ﴾^{۲۰} یعنی تبدل السموات غیر السموات. اگر سموات و ارض عوض شد اگر ﴿السَّمُوتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ اگر ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^{۲۱} اگر بساط دیگری بعد از نفخ صور اول پهن شد دنیایی نیست تا کسی از آخرت از جهنم بیاید دنیا ولی به فرض محال اگر چنانچه دنیایی بود و این شخص می آمد کارش این بود مثل اینکه دو دو تا به فرض محال اگر پنج تا باشد دیگر فرد است زوج نیست این در فرض وجود است آثار وجود را به همراه دارد و اما اگر فرض وجود نشود و آثار وجود را به همراه نداشته باشد تحت علم قرار نمی گیرد در سوره مبارکه رعد در آیه ۳۳ به این صورت آمده است فرمود ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمَّوْهُمْ﴾ شما اینها را نامگذاری کنید اسمشان را ببرید معرفی شان کنید تا معلوم بشود اینها الفاظ بی معنی و مفهوم بی مصداق هستند ﴿أَمْ تَتَّبِعُونَ مَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ﴾^{۲۲} آخر

۱۷ - انعام، ۲۸.

۱۸ - زمر، ۶۷.

۱۹ - ابراهیم، ۴۸.

۲۰ - ابراهیم، ۴۸.

۲۱ - زمر، ۶۷.

۲۲ - رعد، ۳۳.

شما چه می خواهید بگویید، می خواهید بگویید که خدا را که قبول دارید چون وثیون حجاز اینها خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند يك، و برای او شریکی قائل نبودند خدا را به عنوان خالق آسمان و زمین قبول داشتند برای او شریکی قائل نبودند دو، خدا را به عنوان ربّ العالمین، ربّ الأرباب، مدیر کلّ و مدیر عامل مجموعه جهان خلقت قبول داشتند این سه، مشکلشان این بود که ارباب متفرقون بود که فکر می کردند این کارهای جزئی به ارباب جزئی واگذار شده است اینها را نفی کرده بود فرمود اینها را هم خود خدا انجام می دهد دیگری اگر هست باید وسیله باشد شفیع باشد و وسیله بودن کسی شفیع بودن کسی باید به اذن خدا باشد این بتها هم این سمت را ندارند ﴿أَمْ تَتَّبِعُونَ مَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ﴾^{۲۳} این آیات را که آدم مطالعه می کند می بیند حرف روز است ببینید شما خیلی از جوانها هم به دنبال خیلی از کارها می روند که دنبال لایضر و لاینفع است برای اینها در حد معبود می ارزد حالا چه روز جمعه چه روز غیر جمعه، چه نماز جماعت، چه غیر نماز جماعت چه نماز اول وقت همه اینها را رها می کنند برای هورا کشیدن و کف زدن و بازی اینها همین است ببینید الآن این حرف، حرف روز است حالا بت فرق کرده و گرنه آدم وقتی سیر اینها را می بیند که روی چه چیزی وقت صرف می کنند به دنبال چه دارند می گردند همین است به هر تقدیر فرمود ﴿أَمْ تَتَّبِعُونَ مَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ﴾^{۲۴} وقتی چیزی را خدا نمی داند یعنی نیست همین تعبیری که در قرآن کریم است در بین عرب رواج پیدا کرد کمابیش در بین غیر عرب هم رایج است ما هم وقتی می خواهیم بگوییم این هست می گوئیم خدا می داند. خدا می داند یعنی این هست عربها بعد از نزول این بخش از آیات و یا قبلاً هم اینطور بود وقتی می خواستند بگویند این نیست می گفتند خدا نمی داند یعنی نیست اگر بود می دانست دیگر این در فرهنگ آن روز معنای خاص خودش را داشت وقتی بخواهند بگویند این

معدوم است می گویند يك چیزی است که لایعلمه الله چرا؟ چون لوکان موجوداً لعلمه الله لكن التالی باطل فالمقدم مثله اگر بود خدا می دانست چون خدا نمی داند پس معلوم می شود نیست ﴿أَمْ تَتَّبِعُونَ مَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ﴾^{۲۵} بنابراین، این تعبیر ناظر به آن است که این شیء معدوم است فتحصل که اگر شما برای این سود دنیایی بخواهید سخن بگویید که از آنها ساخته نیست و اگر شفاعت آخرت در نظرتان است شما که به آخرت معتقد نیستید و اگر روی فرض آخرت بگویید اینها شفاعت می کنند شفاعت باید به اذن باشد خدا به اینها اذن نداده در آیه محل بحث، کلمه تسبیح را ذکر فرمود فرمود ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^{۲۶} این تسبیح برای آن است که ذات اقدس اله را تنزیه بکنند از آن پندار باطل شرکی که مشرکان داشتند چه اینکه در آیه ۱۰۰ سوره مبارکه انعام هم مشابه این آمده فرمود ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾ یعنی جعلوا لله شرکاء که آن شرکاء جن هستند یعنی جن را شرکاء خدا قرار دادند که مفعول دوم جعل است و جعلوا لله شرکاء، الجن منتهی حالا الفش، الف وصل است یعنی جن را شریک خدا قرار دادند در حالی که ﴿وَوَلَدْنَاهُم﴾ خدا آنها را هم آفرید ﴿وَوَلَدْنَاهُم﴾ و بنات ﴿وَوَلَدْنَاهُم﴾ برای خداوند همین بت پرستها پسران و دخترانی قرار دادند گفتند فرشتگان بنات الله هستند یا عزیر و یا عیسی و مانند آن فرزند خداست ﴿وَلَدَ اللَّهُ﴾^{۲۷} و مانند آن اینها عالمانه سخن نگفتند ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾^{۲۸} در محل بحث هم فرمود ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ مطلبی که مربوط به بعضی از آیات مباحث گذشته است درباره آیه ۵ همین سوره مبارکه یونس که فرمود شمس را ضیاء و قمر را نور و برای قمر منازلی قرار داد ﴿لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالحِسابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ این يعلمون در قرآن کریم غیر از علما هستند

۲۵ - رعد، ۳۳.

۲۶ - یونس، ۱۸.

۲۷ - صافات، ۱۵۲.

۲۸ - انعام، ۱۰۰.

یعلمون، علموا که به صورت فعل ذکر می‌شود غیر از آن است که به صورت وصف ذکر می‌شود در همان آیه ۵
 سوره مبارکه یونس که گذشت فرمود سر تقدیر منزل به منزل برای قمر آن است که شما از جریان رقم و حساب
 سالتان آگاه باشید این هم فرمود ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ نه یعلمون اصطلاح قرآنی که علما ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
 الْعُلَمَاءُ﴾^{۲۹} به صورت فعل این کلمه علم، یعلم به کفار، مشرکان، منافقان، محرفان، بداندیشان هم اسناد داده شد حتی
 وجود مبارک موسی کلیم سلام الله علیه به فرعون فرمود به اینکه ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ﴾^{۳۰} برای تو ثابت شد و عالم شدی که اینها معجزه هستند و خدای سبحان فرستاد علم، یعلم مثل آنهایی
 که دین فروشی می‌کردند تحریف می‌کردند ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾^{۳۱} علم یعلم اینها با
 آن علمایی که در قرآن با صبغه مدح یاد شده است اینها اصطلاحاً خیلی فرق می‌کنند در آنجا با خشیت است و
 اینگونه از علمها که با علم و یعلم و امثال ذلك به کار می‌رود احیاناً نافع است و گاهی هم علم غیر نافع خوب
 همین‌هایی که عالم بودند ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾^{۳۲} ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا﴾ کسی که دین
 فروشی کرده کتاب الهی را تحریف کرده، بهره‌ای هم از آخرت ندارد این علم، یعلم، یعلمون و مانند آن غیر از آن
 علما است ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^{۳۳}.

والحمد لله رب العالمین

۲۹ - فاطر، ۲۸.

۳۰ - اسراء، ۱۰۲.

۳۱ - بقره، ۱۰۲.

۳۲ - بقره، ۱۰۲.

۳۳ - یونس، ۱۸.